

# ایران‌شناسی

ویژه پژوهش در تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران و زبان و ادبیات فارسی

دوره جدید

با آثاری از:

ایرج پارسی نژاد

علی سجادی

محمد رضا شفیعی کدکنی (برگزیده‌ها)

محمد علی طالقانی

ایرج گرگین (برگزیده‌ها)

بیژن نامور

محمد استعلامی

فضل الله رضا

بیژن شاهمرادی

رضا صابری

بهرام گرامی

جلال متینی

پیرابه یغمایی

# ایران‌شناسی

ویژه پژوهش در تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران  
وزبان و ادبیات فارسی

دوره جدید

مدیر  
جلال متینی

نقد و بررسی کتاب  
زیر نظر: حشمت مؤید

بخش انگلیسی  
زیر نظر: ویلیام ال. هتوی، دانشگاه پنسیلوانیا

هیأت مشاوران  
پیتر چلکوسکی، دانشگاه نیویورک  
جلال خالقی مطلق، دانشگاه هامبورگ  
راجر سیوری، دانشگاه تورنتو  
حشمت مؤید، دانشگاه شیکاگو

مشاوران متوفی  
ذبیح الله صفا، استاد ممتاز دانشگاه تهران  
محمد جعفر محجوب، دانشگاه تربیت معلم تهران

مقالات معرف آراء نویسندگان آنهاست.

نقل مطالب «ایران شناسی» با ذکر مأخذ مجاز است. برای تجدید چاپ تمام  
یا بخشی از هر یک از مقالات موافقت کتبی مجله لازم است.

تمام نامه ها به عنوان مدیر مجله به نشانی زیر فرستاده شود:

The Editor: Iranshenasi

P.O. Box 1038

Rockville, Maryland 20849-1038, U.S.A.

تلفن: ۲۵۶۴ - ۲۷۹ (۳۰۱)

فکس: ۲۶۴۹ - ۲۷۹ (۳۰۱)

بهای اشتراک:

در ایالات متحده آمریکا، با احتساب هزینه پست:

سالانه (چهار شماره) ۷۵ دلار، برای دانشجویان ۶۵ دلار، برای مؤسسات ۲۰۰ دلار

در خارج از آمریکا، هزینه پست هوایی افزوده می شود:

کازادا ۲۴ دلار، سایر کشورها ۴۸ دلار

بیژن شاهمرادی

## مردان بختیاری

بخش سوم

رفتار، گفتار، کردار و همه آنچه که مردان بختیاری در گروه باید از خود بنمایند بی دگرگونی و در گذر روزگاران بی کم و کاست همچنان برجاست. از جنگ افزار و پوشاک تا روش سخن گفتن و نشست و برخاست تا پیشه و زناشویی و همه آن دیگر نکته ها که در میان آورده شد. به دیگر سخن همه آنچه مردان باید بکنند و از ایشان چشم داشته می شود «آیینی» (=سنتی) ست. پس جای این پرسش است که چنین آیینها پیشینه ای داشته است؟ آن پیشینه چه بوده است؟ باورهای آیین چیست؟ یا چه بوده است؟ هیچ آیینی بی بُنی استوره ای نمی شود، هر چند استوره خود فراموش شده باشد.

سرزمینی که امروزه بختیاری می نامیم برای روزگاری دراز بخشی از کشور و فرهنگ ایلامی بوده است.<sup>۱</sup> پس از درآمدن پارسها به این سرزمین می توان پذیرفت که فرهنگ ایشان با آن ایلامیان پیوند خورده است.<sup>۲</sup> به هر روی می دانیم که اسب و فرهنگ اسب‌داری از آورده های آریاییان به آسیای باختری ست.<sup>۳</sup> پس نخست بدان خواهیم پرداخت.

اسب و پارسها:

دو پدیده از فرهنگ آریاها، و پارسها که بخشی از ایشان به شمارند، از ویژگیهای ایشان شناخته شده و بر بسیاری مردم پس از ایشان نیز به یادگار مانده است:

۱ - پدید آوردن خاندانهای بلند پایه گله دار و زمیندار که از کار مردم زیر دست خود بهره برده، هم، ایشان را پشتیبانی می کردند. خاندانهایی که با نام همگانی «آزادگان»

شناخته می شوند.

۲ - پدید آوردن فرهنگ و آیین اسبداری و سوارکاری که ویژه همین خاندانهای بلندپایه می بود.

آموختن سواری و تیراندازی تا پایه استادی برای همه جوانان این خاندانها از آیین می بود. نیز آموختن آیینهای پر آب و تاب شکار، یا پرهیز بزرگزادگان از پرداختن به کار کشاورزی، بازرگانی یا دستی، کوتاه سخن هر گونه کار و پیشه ای، بخشی از فرهنگ و روش زندگی ایشان شناخته می شد.<sup>۴</sup> پس می توان پذیرفت که ایرانیان، و پارسها از میان ایشان هم اسب داشتند و هم آیینهای «شہسواری» و خاندانهای «آزاده». این مردم، پیشه شان «جنگ»، مرامشان «دلیری» و فرهنگشان «آزادگی و بزرگمنشی - جنگاورانه» بود.<sup>۵</sup> گمان می رود که بهر کم، فرمانروایان و فرماندهان، اسبدار و سوارکار بوده اند.<sup>۶</sup>

الف ۱ - همیشه سوار:

برابر گواهیهایی که در دست داریم نیک پیداست که از دید آریاها مرد بزرگ، و در بینش ایشان مرد جنگی، همیشه بر اسب سوار بود یا باید می بود. پس می توان پذیرفت که به فرمان کورش هخامنشی پارسیان نژاده و بزرگزاده نبایست که هیچگاه پیاده راه پیمایند.<sup>۷</sup> هم از این روی شاه هخامنشی هرگاه که بیرون از کاخ شاهی بود سواره دیده می شد.<sup>۸</sup> چه پارسها، چه سکاها و به ویژه پارتها همه چنین بودند.<sup>۹</sup> پارتها که گمان می رود همه آیینهای کهن را همچنان نگهداشته بودند بیشتر کارهایشان را بر پشت اسب برگزار می کردند، تکی یا گروهی: بر اسب می ایستادند و رهسپار می شدند، بر پشت اسب با یکدیگر سخن می گفتند، داد و ستد می کردند و چنان بود که شاهی که اسب، و شکار، دوست نمی داشت را تاب نیاورده بر کنار می کردند.<sup>۱۰</sup> تنها فرودستان و بندگان پیاده راه می پیمودند.

الف ۲ - بزرگی و اسب:

در فرهنگ کهن پارسی / ایرانی بزرگی و اسبداری دو همراه جدانشدنی ست. چنانچه هنگامی که خواستند مردی را از بزرگان بشناسند او را اسبی بخشیدند. مرد خنیاگر برای آن که بتواند این رویداد ناپذیرفتنی را به همگان بشناساند جامه ای ازغوانی\* در برکرد و در شهر به گردش پرداخت، همه می توانستند دید که او اینک از مہان است.<sup>۱۱</sup>

الف ۳ - رفتار و نشانه های رفتاری آزادگان:

\* جامه ارغوانی هم ویژه بزرگان بود.

## مردان بختیاری

۵۳۵

تا روزگار ساسانیان و نیز پس از ایشان، تا سده ها، همین انگاره و روشها را در میان ایرانیان می توان در کار دید: خوب خوردن، خوب سواری و شکارگری، دلیری و جنگاوری و...

ب - پایگان مردمی:

ایرانیان باستان، به ویژه ساسانیان، سخت پایبند نگهداری مرز پایگان مردمی و پیشگیری از آمیختن فرادستان و فرودستان می بودند. در این راه چنان بودند که هر جایگاه کاری، ویژه خاندانی، و به سخن بهتر دودمانی بود. به گونه ای که کسی هم از دودمان «کارن» بود و هم از «پایه کارن»، برای نمونه.<sup>۱۳</sup> زن خواستن، رفت و آمد، پوشاک و رنگ پوشاک و مانند آن برای هر گروه از مردم نمونه ای و روشی از پیش بازنموده داشت.<sup>۱۴</sup> خود پیداست که زیبایی چهره و درستی اندام تا چه پایه ارج می داشت، که نداشتن این دو، یا یکی از این دو، می توانست شاهزاده ای را از شاه شدن بازدارد.<sup>۱۵</sup> جنگ افزارسواران، که خود از آزادگان بودند و در بالاترین پایه پایگان مردمی جای داشتند و پیوسته دودمان شاهی<sup>۱۶</sup> چنین بود: گرز، کمان، نیزه، شمشیر، زره، سینه پوش و بر اسبان، برگستوان.<sup>۱۷</sup> به دید ما این هم خود برابر اسوه ای ست از پیش اندیشیده.

تا سده ها پس از ساسانیان نیز اسب‌داری و سوارکاری همچنان ویژه «بزرگان» بود. از این که توده مردم و فرودستان اسب و جنگ افزار داشته باشند سخت پرهیز و پیشگیری می شد. داشتن اسب و زین ابزار را همچنان از «فر ایزدی»، پس نشان شاهی و مپی می دانستند.<sup>۱۸</sup> پاسدار کارکرد درست این سامانه بی گمان خود شاه می بود. از این رو کار «انوشیروان» در بازگرداندن هر گروه مردم به جایگاه پیشین بازگشت به هنجار پسندیده به شمار رفت.<sup>۱۹</sup> کاری که او کرد کاری «ایزدی» و «مقدس» انگاشته شد. چه، پشتوانه کارهای او همانا استوره های ایران بود که بخشبندی مردم به پایگاههای گوناگون را خواست شاه که خود «شهبخدا» بود می دانستند، یعنی خواست «ایزد دادار».<sup>۲۰</sup> این بینش پدید آمدن هر گروه مردم هر پایه، و کارسپاری به ایشان را به روزگار شاهان استوره ای، تهمورث و جمشید می رساند.<sup>۲۱</sup> ریشه هر خاندان بزرگ را هم به همین گونه.<sup>۲۲</sup> پس همه برتریها و ویژگیها تنها از پدر به پسر می رسید و راه دیگری برای بر شدن به پایه ای دیگر پدیدار نبود!

خود پیداست که برترین مردم شاه بود: که نیروی جادویی داشت،<sup>۲۳</sup> درمان بخش بود،<sup>۲۴</sup> هنگام خوراک خوردن تنها بود و جز همسر بزرگ و مادرش کسی را روا نبود که ببیندش،<sup>۲۵</sup> قهرمان بود و کارهای قهرمانی می کرد،<sup>۲۶</sup> هیچگاه پای به زمین

نمی گذاشت،<sup>۲۷</sup> هرگز نباید خوش ریخته می شد،<sup>۲۸</sup> هیچ کس جز از دوده شاهی نمی توانست و نمی بایست شاه می شد،<sup>۲۹</sup> سوارکار و رزم آور بود و هستی اش یکسره ورجاوردند.<sup>۳۰</sup> شکارگری تیزتک و بیباک هم بود، یعنی می باید می بود.<sup>۳۱</sup> در هر نهش و روزگاری که می بود باید ارجش پاس داشته می شد و از خوار داشتن پرهیز.<sup>۳۲</sup> این همه، چه مردم، چه شاه، در این جهان و جهان پس از آن در همین جایگاه و پایگاه بودند و خواهند بود.<sup>۳۳</sup>

ب ۱ - خوار داشتن مرد:

در فرهنگ کهن به زیر آوردن مرد از اسب و بر خرنشاندنش، وارونه بر اسب نشاندنش، خوار کردن مرد و خاندان او به شمار می رفت.<sup>۳۴</sup> کشتن مرد یا بردن اسب او به یکسان اندوهبار می نمود.<sup>۳۵</sup>

ب ۲ - بزرگداشت اسب:

به گودرز فرمود کان را ببخش به زال و به گیو و خداوند رخس

از پهلوانی نامبردار به نام اسبش یاد کرده اند، زیرا مرد و اسب را از یک گوهر می دانستند و اسب نزد ایرانیان کهن شگونی داشت، از این رو کشتن شاهی را هم، کار اسبی خواندند و آن رویداد یزدگرد یکم شاهنشاه ساسانی بود!<sup>۳۶</sup>

ب ۳ - اسب بزرگان:

همچون خود ایشان بزرگ است و ستودنی.<sup>۳۷</sup> هم از این رو «یابو» خواندن اسب شاه در میان فارسی زبانان نشانه گستاخی به بزرگان و پاس نداشتن ارج ایشان است.<sup>۳۸</sup> پس، نا به اندام کردن اسب بزرگان، چون بریدن دم و گوش اسب شاهزاده ای به فرمان پدرش، خوار کردن اسب و بی ارج نمودن دارنده آن است.<sup>۳۹</sup>

ب ۴ - اسب خورشید / مهر:

شاه «مهر» است بر زمین، پس اسبان زین کرده آراسته، بی سوار پیشاپیش او روان می کردند.<sup>۴۰</sup> برای «کورش بزرگ» دویست اسب با افسار و زین و برگ زرنشان هنگام بیرون آمدن او از کاخ شاهی همراه می کردند.<sup>۴۱</sup>

ب ۵ - فرود آمدن از اسب:

در فرهنگ باستانی ایران تنها برای بزرگداشت شاه، بزرگتران و مهتران، سپاس یزدان، و سوگ از اسب به زیر می آمدند.<sup>۴۲</sup> از آغاز تاریخ ایران تا روزگار نزدیک به ما.<sup>۴۳</sup>

ب ۶ - اسب در سوگ:

همچون در زندگی، اسب در سوگواری پارسها و شاید همه ایرانیان همباز بود. در حماسه از بریدن دم اسبان به نشانه سوگ مردان بزرگ بسیار سخن رفته است.<sup>۴۴</sup> همچنین است در آیین سوگ سیاوش در شمال خاوری ایران که اسب بریده دم همچنان دیده می شود.<sup>۴۵</sup> به دنبال تن بیجان کورش نیز اسبان سفید (که سفیدی اسبان، دیگر بار یادآور مهر/ خورشید بودن بزرگ درگذشته است) و زین ابزار شاه مرده دیده می شود.<sup>۴۶</sup> همچنان است تا پایان روزگار هخامنشی.<sup>۴۷</sup> سپس همه ماهه اسبانی در کنار آرامگاهش قربانی می کردند.<sup>۴۸</sup>

آیین همه آریاییان چنین بود، که سکاها همراه سرکرده درگذشته، سواران کشته را بر اسبان قربانی شده گذاشته به آرامگاه او برده به خاک می سپردند، همچنان که اسبان سواری وی را نیز کشته به خاک می سپردند.<sup>۴۹</sup> از این رو می توان گمان برد آنچه که امروزه بختیاران در سوگواریها با اسب می نمایند گونه نرمنش یافته ای از آیینهای کهن است. به ویژه از بریدن دم اسب باید یاد کرد که می توان آن را کشتن اسب نمادخوانی کرد.

#### ج - اسب و استوره:

استوره های هند و ایرانی روشنایی خورشید را از اسب می داند و زایشگاه او را نیز همانجا.<sup>۵۰</sup> اسب هم از تخمه کیومرث دانسته شده است.<sup>۵۱</sup> اسب «اکوس» (= اروس = سپید) آسمان کشد<sup>۵۲</sup> و آن فریخته که گردون آفتاب کشد، به چهره اسب است.<sup>۵۳</sup> سرور اسبان اسبی ست سپید زردگوش درخشان موی و سپید چشم.<sup>۵۴</sup>

در بینش مردم باستان، اسب و خورشید به هم پیوسته اند و از همین روی می توان دریافت که چرا کورش هخامنشی برای خورشید اسب قربانی می کرد.<sup>۵۵</sup> نمونه ریتونهای سفالی از اسب به شمار بسیار در سرزمینهای هند و اروپایی یافت شده است. گمان ما این است که این ریتونها برای نهادن در گور بزرگان کاربرد داشته و به همان شوند پیوند میان اسب و مرد و خورشید که یاد کردیم. نمونه ای دیگر که به دید ما کهنتر می نماید خاکسپاری اسبان مرد بزرگ مرده با او در یک گور یا سوزاندن اسبانش بر گور وی است.<sup>۵۶</sup> از این رو می توان گمان برد که یونانیان به همین انگیزه تندیس سفالی اسب در گورها می گذاشتند، همچنین است تندیس چوبین اسب در گورهایی در سبیری.<sup>۵۷</sup> اسب و لگامهای مفرغین یافت شده در لرستان را نیز می توان گونه ای دیگر از همین آیینها دانست، بر پایه باوری یکسان، به ویژه آن که اندازه لگامها کوچکتر از آن است که کاربردی راستین می توانست داشت.<sup>۵۸</sup> مردم لرستان این ساخته های مفرغین را «زیر سری» می نامند. اسب چوبین و مرگ مرد سکاها سبیری را همچنان در میان بازماندگان ایشان

در سیستان (سکستان / سکاستان) امروزی هم می توان بازشناخت، چنان که سیستانیان در سوگ می خوانند:

سُخَن سنج و سخن سنجیده مالک      گُل از باغ جَهون) کم چیده مالک  
سوار اسب چوی (چوبین) گشته مالک      گفَن از سَرته پو(پا) پیچیده مالک<sup>۵۹</sup>

اینک به روشنی می توان دید که «مرد و اسب بختیاری» همان مرد و اسب کهن هند و اروپایی ست! و چرا اسب چنین ارجمند است؟ و چرا مرد و اسب دویاره به هم پیوسته یک اندامند؟

رام کردن اسب از «تهمورث زیبا» بود که اهریمن را رام کرده از او سواری گرفت.<sup>۶۰</sup> دیو خشکی هم اسب است. آپوش (اوستایی apaosa) اسب سیاه «دُم گُل» از میان برنده آب است و همراه و هم‌رمز او دیو «اسپنجروش».<sup>۶۱</sup> با این همه، فرشته ترسالی هم اسب است! «تیشتر» اسب سپید درازدمی که به جنگ «آپوش» می رود.<sup>۶۲</sup> و چنین است که در خوابنامه های ایرانی، که بازتاب استوره های کهن است، اسب نشانه بزرگی و مهی، اسب سفید نشانه برتری و برنشستن بر اسب نماد کامروایی و فرود آمدن از آن نشان برافتادن از سروری، کاهش زین و برگ و لگام و دهنه آن، کاسته شدن خواسته و بزرگی و درازی و کوتاهی دُمش نشانه فزونی و کاستی چاکران است. به خواب دیدن سوار به تاخت نمادی از باران و اسب سیاه یادآور مرگ است.<sup>۶۳</sup>

در بیداری، اسب برتر از همه چارپایان و سرشت او و مرد یکی دانسته شده است. اسب، چون شاه که سالار مردان است سرور چارپایان شمرده بزرگداشت او را سفارش بسیار کرده اند، که هر که نه چنین کند به دست دشمن خوار گردد.<sup>۶۴</sup> پس چنین است که «بهرام» ایزد جنگاوران خود را به پیکر اسبی سفید و زرین لگام می نماید، از این رو اسب سفید شاهان را شاید.<sup>۶۵</sup> در همه داستانهای پیوسته با بزرگان دین نیز ایشان را همواره سواره می بینیم.<sup>۶۶</sup> بیش از آن، بزرگان برخی گروههای دینی تا روزگار ما به چهره و دیدار اسبند، همچون «پارسان» یا «اهل حق».<sup>۶۷</sup>

د- اسب گشی:

اسب نزد ایرانیان چنان گرامی ست که تنها برای یاری «نیکان» باید به کار گرفته شود وگرنه نفرین می کند.<sup>۶۸</sup> ارتشتاران بر پشت اسب به «مهر» نماز می برند و یل جنگجو، توس، بر پشت اسب ایزد بانو اناهیتا را ستایش نمود و زریر بر پشت اسب، جنگ کنان، رو به روی آب «دائینا» قربانی کرد.<sup>۶۹</sup>



با این همه، اسب را می کشند؛ برای نیاز بردن به ایزد بانو اناهیتا، به شادی به تخت نشستن شاه، در پیشواز از شاه، در بزرگداشت آرامگاه شاه، به نیاز آتشکده ایزدکشنسب» و برای به خاک سپردن همراه فرمانده مرده، همچون «سکاها» و «اویست ها».<sup>۷۰</sup>

فرهنگی که چنین می اندیشد: «هشیار باش تا بر تو غلط نرود که جوهر اسب و آدمی یکی ست و داشتن او هم از کدخدایی ست و هم از مروت» و برای او و به نام او آتشکده ای بر پا می کنند، و مردی، داریوش هخامنشی، به مُروای شیئه اسبش به شاهی می رسد،<sup>۷۱</sup> چگونه است که کشتن اسب را روا می دارد؟

گرشاسب پهلوان استوره، «گند روه gandarāwa» اژدهای شاخدار را می کشد چون اژدها اسبها را می خورد، سپس خود پانزده اسب را کشته کباب کرده می خورد! ایزدمهر که نزد آریاییان چنان بزرگ است و به داشتن اسبان تندرو سفید (áurvšaspa) سربلند، قربانی اسب می خواهد.<sup>۷۲</sup> زیرا اسب هم «فرشته» است و هم «اهریمن»!

اتریش

### گواهی و یادآوریه:

- ۱ و ۲ - پژوهشگرانی چند بر این باورند که سرزمین بختیاری پیش از آریاها یکی از استانهای کشور ایلام بود. نک به: - آمیه، پی، تاریخ ایلام، برگردان شیرین بیانی، تهران، ۱۳۴۹، صص ۶۹ و ۱۱ - ۱۰.
- ۱۶ - مینورسکی، ولادیمیر، لرستان و لرها، برگردان سکندر امان الهی بهاروند و لیلی بختیار، تهران، ۱۳۶۳، صص ۱۵ - ۱۶.
- واندنبرگ، لویی، باستانشناسی ایران باستان، برگردان عیسی بهنام، تهران، ۱۳۴۸، صص ۶۹ و ۶۴ - ۶۱.
- هنر و مردم، شماره ۱۲۱، اداره کل روابط فرهنگی، آبان ۱۳۵۱، «صفه مقدس در مسجد سلیمان»، رمان گیرشمن، برگردان مسعود رجب نیا، ص ۴۳.
- پُرادا، ایدت: هنر ایران باستان، برگردان یوسف مجید زاده، تهران، ۲۵۳۷، صص ۱۹ - ۲۰.
- داندامايف، م. آ.: ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی، برگردان روحی ارباب، تهران، ۱۳۵۲، صص ۶ - ۱۳۳.
- گیرشمن، رمان، ایران از آغاز تا اسلام، برگردان محمد معین، (چاپ ۴) تهران، ۲۵۳۵، صص ۱۲۴ و ۱۲۸.
- افزون بر آن تا سده هشتم هجری همه یا بخشی از سرزمین بختیاری «المستان» خوانده می شد، نک به: مستوفی، حمدالله، نزهة القلوب، به کوشش و ویرایش گای لسترانچ، (چاپ ۲)، تهران، ۱۳۶۲، ص ۷۰، بازسازی گونه های پیشین نامواژه «الم» چنین است:
- ایرانی میانه: امل amal یا الم alam.
- ایرانی باستان: آمارد amard.
- «آمارد» نام قبیله ای پارسی ست. نک به:

## ایران شناسی، دوره جدید، سال ۲۵

- ۳- پورداود، ابراهیم: فرهنگ ایران باستان، (چاپ ۳)، ج ۱، تهران، ۱۳۵۶، صص ۲۲۳-۲۲۴: گیرشمن، رمان، ایران از آغاز تا اسلام، همان، ص ۲۷.
- ۴- لینتون، رالف: سیر تمدن، برگردان پرویز مرزبان، (چاپ ۲)، تهران، ۱۳۵۷، صص ۵-۲۵۳.
- ۵، ۶، ۷- گیرشمن، رمان، ایران از آغاز تا اسلام، همان، صص ۶۵-۷۰ و ۴۹-۵۰، ۸۴ و ۸۹.
- ۸- کزنفون: کورش نامه، برگردان رضا مشایخی، تهران، ۱۳۵۰، صص ۶-۱۳۳.
- ۹ و ۱۰- اومستد، ا. ت: تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، برگردان محمد مقدم (چاپ ۲)، تهران، ۲۵۳۷، صص ۳۷۴ و ۲۰۰.
- ۱۱- کالج، ملکم: پارتیان، برگردان مسعود رجب نیا، تهران، ۱۳۵۵، صص ۳-۸۲ و ۴۳.
- ۱۲- پلوتارخ: کتاب، برگردان احمد کسروی، (چاپ ۲)، ج ۲، تهران، ۱۳۳۹، ص ۱۲۱.
- ۱۳- آسانا، منوچهر جی جاماسب: مثنوی پهلوی، خسرو قبادان و ربیکه، برگردان سعید عربیان، تهران، ۱۳۷۱، ص ۷۲.
- ۱۴- این انگاره تا سده ها پس از ساسانیان همچنان برجا بود. چنان که «آغاچی بخارایی» همروزگار «امیر نوح بن سامانی» سروده:
- ای آن که نداری خبری از هنر من خواهی که بدانی که نیم نعمت پرورد  
اسب آر و کمند آر و کتاب آر و کمان آر شعر و قلم و بربط و شطرنج و می و نرد
- ۱۵- نولدکه، تئودور: تاریخ ایرانیان و عربها، برگردان عباس زریاب خوبی، تهران، ۱۳۵۸، ص ۲۰۷.
- ۱۶- تنسر، پوریوتکین: نامه به گشنسب، به کوشش مجتبی مینوی، (چاپ ۲)، تهران، ۱۳۵۴، ص ۶۵.
- ۱۷- نولدکه، تئودور: تاریخ ایرانیان و عربها، همان، ص ۵۲۴.
- ۱۸- کالج، ملکم: پارتیان، همان، صص ۸-۵۷.
- گیرشمن، رمان، ایران از آغاز تا اسلام، همان، صص ۱۵-۳۱۳.
- نولدکه، تئودور: تاریخ ایرانیان و عربها، همان، ص ۳۶۸.
- ۱۹- عهد اردشیر، پژوهش احسان عباس، برگردان محمد علی امام شوشتری، تهران، ۱۳۴۸، ص ۷۷ و پانویست به گفتاوردها «التاج» جاحظ، ص ۲۵.
- ۲۰- نولدکه، تئودور: تاریخ ایرانیان و عربها، همان، صص ۳۷۰، ۱۶۲ و ۸-۱۸۷ (تعلیقات).
- ۲۱- عهد اردشیر، همان، ص ۷۷.
- ۲۲- غزالی طوسی محمد: نصیحة الملوك، به کوشش جلال الدین همایی، تهران، ۱۳۶۱، ص ۱۲۷، اسبدراری و سواری و... از «فرّ ایزدی» می داند.
- ۲۳- نولدکه، تئودور: تاریخ ایرانیان و عربها، همان صص ۸-۲۵۶ و ۲۵۲.
- ۲۴- ادی، ساموئل ک: آیین شهریاری در شرق، برگردان فریدون بدره ای، تهران، ۱۳۴۷، صص ۸۷-۷۸ (درباره شهخدايي).
- عهد اردشیر، همان، ص ۱۱۲.
- ۲۵- ثعالی نیشابوری، عبدالملک: عمر اخبار ملوک الفرس و سیرهم، برگردان محمد فضایی، تهران، ۱۳۶۸، صص ۱۶-۱۴.
- ۲۶- نولدکه، تئودور: تاریخ ایرانیان و عربها، همان، صص ۶۵۹، ۸۵۳۳، ۲۷۰ و ۵۳۵ (شاه و کشور یکی اند).
- ۲۷- ادی، سموئل ک: آیین شهریاری در شرق، همان، صص ۸۷-۷۸.
- ۲۸ و ۲۹- شاردن، ژان: سیاحتنامه، جلد ۸، برگردان محمد عباسی، تهران، ۱۳۴۵، صص ۹-۱۴۸. شاه همچنان آبرگر دانسته می شود.

## مردان بختیاری

۵۴۱

- ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۴ - ادی، سموئل ک: *آیین شهریاری در شرق*، همان، صص ۲-۷۱، ۸۷-۸۸ و ۸۸.
- ۳۳ و ۳۵ - پرو کوپوس، *جنگ‌های ایران و روم*، برگردان محمد سعیدی، تهران، ۱۳۳۸، صص ۳۱ و ۲۸.
- نولدکه، *تئودور: تاریخ ایرانیان و عربها*، همان، ص ۵۴.
- ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ - ادی، سموئل ک: *آیین شهریاری در شرق*، همان، صص ۲-۷۱.
- نولدکه، *تئودور: تاریخ ایرانیان و عربها*، همان، صص ۶-۱۵۵ و ۳۷۰.
- گزنفون: *کوروش نامه*، همان، صص ۲۸۴ و ۷.
- نولدکه، *تئودور: تاریخ ایرانیان و عربها*، همان، صص ۵۲۸ و ۵۲۶.
- «خسرو پرویز» را پس از آن که آسیبهای بسیار به کشور رسانده، از تخت فرو افکنده به زندان می برند. با این همه هنگام سخن گفتن با او «پندام» (= دهان بند) بر دهان دارند و نیز کفشگری که قالب کفشی به سوی او پرتاب کرده می کشند.
- ۳۹ - *گزیده های زاد اسپرم*، برگردان محمد تقی راشد محصل، تهران، ۱۳۶۶، ص ۵۴.
- «مگر به اسب شاه گفته اند یابو: یکی از زبان‌دهایی ست که کارکرد استوره در زبان را نشان می دهد.
- نولدکه، *تئودور: تاریخ ایرانیان و عربها*، همان، صص ۶-۳۸۵.
- فردوسی، ابوالقاسم: *شاهنامه*، به کوشش م. عثمانف (ج ۷) مسکو، ۱۹۶۸، صص ۳۲۹، ۲۴۹، ۲۴۴، ۲۴۱.
- موکل بدو گفت کاین اسب کیست که بر دم و گوشش نباید گریست  
بدو گفت هرگز به رفتن بکوش بئر اسب را در زمان دم و گوش  
به نزد پدر تا بیخشد گناه نبرد دم و گوش اسب سیاه
- ۴۰ و ۴۱ - گزنفون: *کوروش نامه*، همان، صص ۳۰۰-۲۹۶.
- دویست اسب، گردونه سفید پر از گل و سبزه در آیین بود. از کورش به نام «آفتاب» (= مهر؟) یاد می کند. اسبانی در پیشگاه خورشید جهانتاب (= کورش) قربانی کردند و برای خورشید (آسمان) هم قربانیهای جداگانه. بزرگان همه از اسبها به زیر آمده دست به سینه ایستاده بودند.
- ۴۲ - *پلوتارخ: کتاب*، همان، ص ۹۷، از اسب به زیر آمدن «مهرداد» شاه اشکانی به نشانه بخشودن گناه «تیگران» شاه «ارمنستان».
- *کارنامه اردشیر بابکان*، همان، ص ۶۱.
- «نخستین که اردشیر، شاپور را دید، فرزند خویش بلند و بالیده، به خاک آمد از اسب. سپاسگزار به اهورا مزدا».
- ۴۳ - *بیهقی*، ابوالفضل محمد: *تاریخ بیهقی*، ویراسته علی اکبر فیاض، مشهد، ۱۳۵۰، صص ۴۰ و ۱۵.
- *دلاواله*، پی یتره: *سفرنامه*، برگردان شعاع الدین شفا، تهران، ۱۳۴۸، ص ۲۰۵.
- *فرید*، مسعود، *خاطرات فرید*، تهران، ۱۳۵۴، ص ۴۵۸.
- ۴۴ - *بریدن دم اسب در سوگ*: فردوسی، ابوالقاسم: *شاهنامه*، (ج ۶)، به کوشش م. عثمانف، مسکو، ۱۹۶۷، ص ۳۱۳، بیت ۱۵۳۶:
- بریده بُش و دم اسب سیاه پشوتن همی برد پیش سپاه  
۴۵ - *گری*، بازل: *نگاهی به نگارگری در ایران*، برگردان فیروز شبروانلو، تهران، ۱۳۵۵، ص ۸۳، پیکره ۹۲ (برگرفته از شاهنامه دموت ۷۱۰ هجری) اسب (سیاه) بریده دم، بی سوار.
- ۴۶ - *فیثاغورت: سیاحتنامه در ایران*، برگردان یوسف اعتصامی (چاپ ۲)، تهران، ۱۳۶۳، صص ۱۲۴-۱۱۴.
- ۴۷ - *پلوتارخ: کتاب*، (ج ۲)، همان، ص ۷۷، سوگ «اسکندر» بر «هیفاستون» و بریدن یال و دم اسب.  
افزون بر کشتن نمادین اسب که با بریدن دم اسبان نمایانده می شود، بی ارج کردن آنها و دارندگانشان هم هست. همچنان که کسان پست و بد نهاد را در زبان فارسی «دم بریده» می گویند. نیز نک به: *بیهقی*، ابوالفضل محمد: *تاریخ بیهقی*، همان، ص ۵۹.

- «... که آن جا قومی اند نابه کار و بی مایه و دم کنده، و دولت برگشته.»  
 به هر روی هم از روزگار هخامنشیان بریدن دم اسب به نشانه سوگ از آیین بود. نک به: هرودوت: *توریک*، برگردان ع. وحید مازندانی، تهران، ۴، ص ۴۸۷.
- ۴۸ - فیثاغورت: *سیاحتنامه در ایران*، همان، صص ۱۱۴-۱۲۴.
- ادی، سموئل ک: *آیین شهریاری در شرق*، همان، ص ۷۰.
- ۴۹ - تالیوت رایس، تامارا: *سکاها*، برگردان رقیه بهزادی، تهران، ۱۳۷۰، ص ۶۶.
- اومستد، ا. ت.: *تاریخ شاهنشاهی هخامنشی*، همان، ص ۲۰۱، *جانپاسها و اسبانشان*، همخوابه ها، پیاله بر و آشپز بزرگ مرده را هم کشته با او یکجا در گور می نهادند.
- ۵۰ - ریگ ودا، برگردان سید محمد رضا جلالی نایینی، (ج ۱)، تهران، ۱۳۴۸، ص ۲۱۷، بند ۶، *ماندالای دوم*، سرود ۳۵.
- ۵۱ - *روایت پهلوی*، برگردان مهشید میرفخرایی، تهران، ۱۳۶۷، صص ۵-۵۴، بند ۱۵.
- *بند هش هندی*، برگردان رقیه بهزادی، تهران، ۱۳۶۸، صص ۱-۹۰.
- ۵۲ و ۵۳ - خیام، عمر بن ابراهیم: *نوروزنامه*، به کوشش علی حصوری، تهران، ۱۳۵۷، صص ۶۶-۶۲.
- ۵۴ - دادگی، فرنیغ: *بند هش*، برگردان مهرداد بهار، تهران، ۱۳۶۹، ص ۸۹.
- *بند هش هندی*: برگردان رقیه بهزادی، همان، ص ۱۰۷.
- ۵۵ - نک به ۴۱ و ۴۰ بالا.
- ۵۶ - 1 - pp 290 - 1, *Persia from the origins to Alexander the Great*, vol. 1.
- ۵۷ - گواهی بالا، نیز در «سیلک» و «حسنلو» اسب بالداری دیده می شود که انسانی مرده را به خانه نوینش می برد.
- ۵۸ - پرادا، ایدت: *هنر ایران باستان*، همان، صص ۱۲۱ و ۱۳۱.
- ۵۹ - نیکوکار، عیسی: *ترانه های نیمروز*، تهران، ۱۳۵۲.
- ۶۰ - مینوی خرد، برگردان احمد تفضلی، تهران، ۱۳۵۴، پرسش ۲۶، *بندهای ۲۳ و ۲۱*.
- *قصه امیر المؤمنین حمزه*، ویراسته جعفر شعار، (چاپ ۲)، تهران، ۱۳۶۲، صص ۷۸ و ۲۷۵.
- *تعالی نیشابوری*، عبدالملک: *غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم*، همان، ص ۱۱.
- *عوفی*، محمد: *جوامع الحکایات*، به کوشش جعفر شعار، ۱۳۵۰، تهران، ص ۴.
- ۶۱ و ۶۲ - *گزیده های زاد اسپرم*، برگردان محمد تقی راشد محصل، همان، صص ۵-۸۴.
- *بند هش هندی*: برگردان رقیه بهزادی، همان، ص ۴-۸۳.
- ۶۳ - ابن سیرین، محمد: *تعبیر خواب*، تهران، صص ۳-۵۱.
- *خوابگزاری*، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۶، صص ۳۰۱-۲۹۸.
- ۶۴ - *آداب الحرب و الشجاعة*، به کوشش احمد سهیلی خوانساری، تهران، ۱۳۴۶، صص ۲۳۸ و ۱۷۶.
- خیام، عمر بن ابراهیم: *نوروزنامه*، همان، ۶۶-۶۲.
- ۶۵ - همان، صص ۶۶-۶۲.
- دادگی، فرنیغ: *بند هش*، همان، ص ۸۹.
- ۶۶ - ماسه، هانری: *معتقدات و آداب ایرانی*، برگردان مهدی روشن ضمیر، (ج ۲) *تبریز*، ۱۳۵۷، صص ۱-۱۵۰.
- ۶۷ - *خواججه الدین*، سید محمد علی: *سرسپردگان*، (چاپ ۲)، تهران، ۱۳۴۹، صص ۱۵-۱۴.
- *صفی زاده*، صدیق: *دوره هفتتوانه*، تهران، ۱۳۶۱، صص ۴۲ و ۴۰.
- ۶۸ - *روایت پهلوی*، برگردان مهشید میرفخرایی، همان، ص ۳۹، بند ۲۶.
- ۶۹ - پور داود، ابراهیم: *فرهنگ ایران باستان*، (چاپ ۳)، (ج ۱)، تهران، ۱۳۵۶، ص ۲۴۹.

رضا صابری

## آبشار شمشیر بُرید کجاست؟

ناصرخسرو پس از سه بار حج، هنگام بازگشت از سفر مکه به بلخ چند روزی را در ارجان (در شمال بهبهان) می ماند و آن شهر را چنین توصیف می کند:

ارجان شهری بزرگ است و در او بیست هزار مرد بود. و بر جانب مشرقی آن رودی آب است که از کوه درآید و به جانب شمال آن رود رود، و چهار جوی عظیم بریده اند و آب از میان شهر به در برده، که خرج بسیار کرده اند و از شهر بگذرانیده و به آخر شهر بر آن باغها و بستانها ساخته، و نخل و نارنج و ترنج و زیتون بسیار باشد.

از ارجان که در شمال شهر بهبهان قرار دارد، مانند بسیاری از شهرهای زمان ناصرخسرو، جز تلی باقی نمانده است. این رودی که می گوید همان رود مارون است که هنوز هم جریان دارد.

ناصرخسرو پس از ارجان به قصد رفتن به اصفهان به سوی لردگان راه می افتد و

می نویسد:

و به راه کوهستان روی به اصفهان نهادیم. در راه به کوهی رسیدیم، درّه تنگ بود. عام گفتندی این کوه را بهرام گور به شمشیر بریده است و آن را «شمشیر برید» می گفتند. و آن جا آبی عظیم دیدیم که از دست راست ما از سوراخ بیرون می آمد و از جایی بلند فرو می دوید و عوام می گفتند این آب به تابستان مدام می آید و چون زمستان شود باز ایستد و یخ بندد. و به لوردگان رسیدیم که از ارجان تا آن جا چهل فرسنگ بود. و این لوردگان سر حد پارس است.

فاصله ارجان تا لردگان را رشته کوههای زاگرس گرفته است که از شمال به جنوب امتداد

## مردان بختیاری

- پشت ها، ابراهیم پورداود، (ج ۲)، تهران، ۱۳۴۷، کرده ۱۴، فقره ۵۳، و ک ۲۶ ف ۱۱۱.
- ۷۰ - پور داود، ابراهیم: فرهنگ ایران باستان، همان، ص ۲۵۱.
- گزنفون: کورش نامه، همان، ص ۲۹۶.
- ادی، سموئل ک: آیین شهر یاری در شرق، همان، ص ۷۲.
- پور داود، ابراهیم: یسنا، به کوشش بهرام فره وشی، تهران، ۱۳۵۶، صص ۶-۱۹۴.
- آتشکده آذرگشنسب (= آتش اسب نر) ویژه ارتشتاران (= آسواران)، نک به: معین، محمد: مزدیسنا و ادب فارسی، (چاپ ۳)، (ج ۱)، تهران، ۱۳۵۵، ص ۳۰۹.
- ۷۱ - عنصر المعالی کیکاوس: قابوسنامه، به کوشش غلامحسین یوسفی، (چاپ ۲)، تهران، ۱۳۵۲، ص ۱۲۳.
- پور داود، ابراهیم: فرهنگ ایران باستان، همان، ص ۲۷۵.
- یسنا، پورداود، ابراهیم، (چاپ ۳)، (ج ۱)، تهران، ۱۳۵۶، یسنا، ها ۹، فقره ۱۱.
- پشت ها، ابراهیم پورداود، همان، صص ۷-۳۰۵ و ۸۲ و ۳۹۸.

# *Iranshenasi*

A JOURNAL  
OF IRANIAN STUDIES

New Series

**Editor:**

Jalal Matini

**Associate Editor:**

(In charge of English Section)

William L. Hanaway

University of Pennsylvania

**Book Review Editor:**

Heshmat Moayyad

**Advisory Board:**

Peter J. Chelkowski,

New York University

Djala Khaleghi Motlagh

Hamburg University

Heshmat Moayyad,

University of Chicago

Roger M. Savory,

University of Toronto

**Former (deceased) Advisors:**

Mohammad Djafar Mahdjoub

Zabihollah Safa

The Views expressed in the articles are those of the authors  
and do not necessarily reflect the views of the Journal.

All contributions and correspondence should be addressed to:

**The Editor: Iranshenasi**

P. O. Box 1038

Rockville, Maryland 20849-1038, U. S. A.

Telephone: (301) 279-2564

Fax: (301) 279 - 2649

Requests for permission to reprint more than short  
quotations should be addressed to the Editor.

Annual subscription rates (4 issues) are \$ 75.00 for individuals, \$ 65.00 for students,  
and \$ 200 for institutions.

The price includes postage in the U. S.

For foreign mailing (Air Mail) add \$ 24 for Canada, \$ 40 for other countries.

# *Iranshenasi*

A JOURNAL OF IRANIAN STUDIES

New Series

---

Abstracts of Persian Articles by:

Bahram Gramy

Jalal Matini

M.A.R. Taleghany